

شروع نوار ۴

من ایستادم میگویم از همان دست دوم یا سوم که این بحث بین آقای هویدا و شهبانو بود خلاصه حالا چطوری بوده، اینها را من نمیدانم بازجا میرسد که آقای هویدا میگوید که برای ملتی که شکمش خالی است یعنی ملتی که غذای کافی برای خوردن ندارد، "واقعاً" این کارها راهم تا یک حدی میشود با بتشر پول داد، خوب این حرف را طرفداران هویدا میتوانند بعنوان یک بهانه برای عزای بیشتر در از دستدادن آن مرد "واقعاً" شاید یک روزی بکار ببرند. ولی حرفی هم که شهبانو میزنند آن حرف را هم من همیشه بعنوان یک ارادت بیشتر به شهبانو بکار خواهم برد، ایشان گویا برمیگردند میگویند که آقا هم هویدا در ایران آینده که ما داریم میسازیم ما نمیخواهیم که آدمها شکمها یشان پر باشد و مفرها یشان خالی، مشکل فرهنگ همیشه در مملکت ما این بوده متساقنه، یعنی مردم دائم هرجیزی را، هر رویدادی را که به رحال خرجی باید برایش میشده فوراً" با اولین نیازمندیهای زندگی خودشان مقایسه میکردند. یعنی اگر که فرض کنیم سپور شهرداری مثلًا" یک شلنگ پرآبی را میآورده که درخت های شهر را آب بدهد فوراً" مردم فکر میکردند که آقا این، یعنی چه در حالیکه ما مثلًا" آب خانمان فشارش کم است حالا اینهمه آب مثلًا" پای این درخت مثلًا" برای چه ریخته میشود یعنی مردم، نمیخواهم اسمش را آینده نگری بگذارم ولی یک مقدار پسندها و یک مقدار نیازمندیهای خیلی خصوصی شان را، در یک امر اجتماعی بهر نحوی که بود دخالت میدادند. این را اگر "ما واقعاً" بگذشته نه خیلی دورمان نگاه کنیم، می بینیم که یک تنگ نظری که اصلاً... تا آنجاییکه آدم ایرانی و فرهنگ ایرانی را می شناسد یک کمی برایش واقعاً" باورکردنی نیست و ثقلی است ولی آدم می بیند همیشه یک تنگ نظری هائی بوده و یک مقداری یک فعالیت های بنیادی مردود شناخته شده بخاطر یک منافع آنی. یکی از فداشگان این نوع قضاوت جشن و هنر شیراز بود، جشن و هنر شیراز، اصولاً" یک مشکل بزرگی که جامعه ما دارد، اینست که طرفدارهای یک رویداد هرگز طرفداری خودشان را و پشتیبانی خودشان را زان رویداد اظهار نمیکنند. اما بدگوها و مخالفین همیشه دنبال آن پیراهن عثمانشان هستند. یعنی هرگز مجموعه آدمهایی که به جشن و هنر شیراز میرفتند؛ جشن و هنر شیراز ۱۲ سال را پشت سر داشت، جشن و هنر شیراز خوب اویلی که، سالهای اویلی که شروع شد، یا بسیاری از تریبون ها، سکوها خالی

بودند یا اینکه توسط کارمندان فنی T.V. که برای برگزاری یعنی برای اداره امور فنی این رویداد به شیراز آمده بودند یا قوم و خویش‌ها یشاں یا دوست و آشناها یشاں پر میشد . اما همین سکوها و شاید و تعداد بیشتری جایگاه‌های نشیمن از سالهای چهارم و پنجم خوب‌اصلًا "بلیطش گیر نمی‌آمد . خود من بخاطر اینکه ساکن شیراز بودم یعنی یک مقداری از وقت در شیراز می‌گذشت و مقداری از کارها یم در شیراز بود در ایام جشن و هنر خوب‌همیشه از قبل مثلًا" از فرض کنید دوهفته قبلش همیشه شیراز بودم برای اینکه عده زیادی از دوستان من می‌آمدند و همه متوجه بودند که من به آنها یک سرویس هاشی بدهم ، واقعاً "پیداکردن بلیت برای اینها با تمام محبتی که دوستان من در تلویزیون شیراز بمن داشتند یا اصولاً" گردانندگان جشن و هنر بمن داشتند بعضی وقتها کار ما واقعاً "دچار کمبود جا می‌شیم برای آدمهایی که ... برای بلیت‌های مثلًا" دویست تومانی وزنهای چادر بسر شیرازی را ما میدیدیم که اینها پشت در حافظیه ایستاده اند برای اینکه موسیقی اصیل ایرانی را میخواستند بلیطش را بخرند حالا البته درست است که بلیطش ارزان بسود . درست است که حافظیه را خیلی قشنگ درست می‌کردند با آن پیه سوزها و شمع‌ها وفلان واینها و یا شهیدی میخواند یا شجربان میخواند یا بهر حال یک چیزی بود ... اما همین این برنامه همین این نوع موسیقی‌ها ، درصد اجرایش در T.V. یا در رادیو بسیار بسیار کم بود برای اینکه می‌گفتند عوام الناس ، نمی‌پسندند اینهارا . ولی ما عملاً میدیدیم که پشت در و نرده‌های حافظیه پشت درورودی حافظیه گروه زیادی زن و مرد و حتی بچه به بغل ایستاده بودند که میخواستند برونند واین برنامه‌ها را گوش بدند . خدمتی که جشن و هنر شیراز به موسیقی ملی ایرانی و به موسیقی سنتی ایرانی کرد ، خدمتی که جشن و هنر شیراز به تآثر ایران کرد ، حتی خدمتی که بكمک جشن و هنر و تلویزیون به سینمای فارسی شد که واقعاً "چند تا فیلم حسابی ... از برگات آن دستگاه یا از طریق پشتیبانی آن دستگاه ساخته شد ، اینهارا که نمی‌شود منکر شدکه ، اینها بهر حال بودند . ضمن اینکه هدف جشن و هنر چه بود ؟ یک مقداری آشنا کردن جامعه ایرانی با هنر غرب ، با هنر امروز غرب ، با هنر گذشته غرب و هنر کلاسیک غرب] . خوب مثلًا" شما میدیدید که ارکسترهای سمفونیک مشهوری با تمام آن رزمات و مخارج و اینهایی که داشت می‌آمدند حالا عده‌ای ممکن است بگویند

که آقا این مخارج اصلاً "لازم نبود که مثلًا" صدا نوازنده ارکستر سمفونیک مثلًا" از شوروی بلند بشوند بیایند . ولی این کنسرتی را که این گروه میداد "که مثلًا" در ۵ شب یا در چهار شب یک چیزی حدود مثلًا" فرض کنید ۶ هزار نفر ۵ هزار نفر آدم می دیدند آیا این ۶ هزار نفر یا ۵ هزار نفر میتوانستند بروند مسکو مثلًا" این کنسرت را مثلًا" به بینند . بالاخره اینها باز برمیگردند بهمان حرف شهبانو که باقای هویدا گفته بودند که مانمیخواهیم ملتی داشته باشیم که شکمش پر باشد و مغزش خالی . اینهم قسمتی از سرمايه گذاری یک دولت در راه تعالی کشور شد . هفتادو پنج درصد جامعه ما را میگویند در روز است زندگی میکنند . ولی بالاخره آن ۲۵ درصد دیگر که در شهر زندگی میکنند یا مثلًا" ۵ درصد یا سه درصدش که فرض بفرمائید آدمهای روش فکر و فهمیده هستند بالاخره اینها هم یک سهمی از این مملکت و از هزینه های رفاهی حالا که چه عرض کنم ، از هزینه های فرهنگی این مملکت داشتند یا نداشتند ؟ پس این حالت تنگ نظرانه ای که همیشه به جشن و هنر میشد بنظر من یک مقدارش عوام فریبی بود برای خاطر هزینه هایی که فکر میکردند در این راه میشود که بنظر ارقام بسیار اغراق آمیز بود . البته اینرا شما میتوانید از آدمهای خیلی واردتری بپرسید . آقا غفاری میتواند بشما توضیحات بیشتر بدهد حتی خود آقا قطبی میتواند توضیحات بیشتری بدهد . ولی من میدانم که طیاره ارتش که روزی ۴ تا پرواز آزمایشی انجام میداد یکی از آن پروازها یش هم مثلًا" فرض بفرمائید میرفت و یک عدد ای را بر میداشت و میآورد... اینها واقعاً ، من حالا البته نمیخواهم اینرا بگویم ولی خیلی از این مخالفتها و خیلی از این جورنگاه کردن به این رویدادهای مملکت ما در سالهای اخیر دنباله اش همین ما جراهای بعدش بود ، یعنی من نمیخواهم این کردیت (credit) را بآن آدمها بدهم که اینقدر باصطلاح مرتب و اینقدر اداره شده بودند که میتوانستند یک انقلابی را مثلًا" از جشن و هنر بکشندش بیرون . ولی هوجی بازها و آنهایی که واقعاً از یک کاهی یک کوه میسازند ، البته خوب همیشه میتوانند بهره برداریش را بکنند . شما فکر کنید راجع به مثلًا" اینهمه تآترهای خوب در جشن و هنر شیراز داده شد ، تآترهای ایرانی، تآترهای فرنگی ، تآترهای اروپای شرقی ، تآترهای نمیدانم امریکای جنوبی . همه اینها آمدند . همه اینها برنامه های واقعاً فوق العاده در طول

این ده دوازده سال اجرا کردند . بعد همه فقط راجع به نمیدانم ویلسون (Wilson) و آن الاغش نمیدانم توی کوه ها حرف میزدند ، متسافانه آن برنامه را من آن سال بخصوص در شیراز نبودم بخاطر همان فیلم " فروغ جاودان " که در انگلیس بودم تنها سالی که نبودم . ولی همه اینها، حتی تآترهای ایرانی ، اصلاً تآترهای ایرانی در جشن وهنر شیراز اجرا شد که بعداً " بخاطر جشن وهنر بود که اینها توانستند یک توفیقاتی در تمام سطح مملکت پیدا کنند ، یا حتی مردم اینجوری بروند صفعه بندند . اصلاً در تهران کی سابقه داشت که بروند صفحه بینند که تآتر به بینند . ولی این تآترها وقتی از جشن وهنر بر میگشتند به تهران آن صفحهای تشکیل میشد . با لاخره دنیا نمایش بدون تبلیغات نمیشود ، دنیا ، تمام فیلمسازهای دنیا سعی شان اینست که یک جایزه از یک فستیوالی ببرند واينرا علم کنند و مردم را دنبال این فیلم بکشانند . ولی بهر حال تا خود آن فیلم هم یک مایه نداشته باشد نه آن جایزه را میبرد و نه آن صفحهای ادامه پیدا میکند . ولی خوب ما دیدیم بسیاری از تآترهایی که در جشن وهنر شیراز دادند تآترهای ایرانی بسیار تماشچی داشت در تهران . بسیار بسیار استقبال میشد . برنامه های تلویزیونی ضبط شده اش حتی تماشچی داشت . اصلاً در تاریخ ایران کی سابقه داشت که بیایند و دیالوگ یک تآتری را مثل فیلم شهر قصه مثل تآتر شهر قصه اینرا حتی صفحه کنند صفحه را بفروشند نوارش را بفروشند . اینها یک چیزهایی است ، مردم که طلک واقعاً بی گناهند ، منتقدین منکر وجود یک همچنین چیزهای مسلمی میشوند ولی خوب اینها واقعاً بوده ، جشن وهنر در دوکلام اگر من بخواهم برای شما بگویم یکی از بزرگترین یکی از فرهنگی ترین یکی از شایسته ترین رویدادهای بود که در این ده دوازده سال تاریخ اخیر مملکت ما تا قبل از سقوط ایران اتفاق افتادوایرانیها نشان دادند که چگونه شایستگی برگزاری یک چنین رویدادهای بین المللی را دارند و مردم هم نشان دادند که چگونه استقبال میکنند از یک چیزهایی که واقعاً یک اصلت هایی دارد . برای اینکه من خودم دارم بشما میگویم من یک شیرازی هستم و یک آدمی هستم که توی شوبیزینس بودم اصلاً " برای من باورکردنی نبود که من تلفن کنم به سرویس هدایت و بگویم که آقا من سه تا بلیت میخواهم که همیشه هم پوش را میدادم و بعد بگوید تمام شده ، آخر تمام شده یعنی چه !

هزارو هفتصد نفر تماشاچی رفتند تخت جمشید که فلان برنامه را تماشا کنند، بله . رفتند وهمه را خریدند. آن موقعی که بیشترین بلیت‌ها در تهران فروخته میشد ، صد و هفتاد تا بلیت در روز نمیدانم سال اول « بعد اصلاً » کار بیک جائی رسیده بود که اصلاً در تهران حتی دیگر بلیت‌هم گیر نمی‌آمد .. و تمام بلیت‌ها را مردم عادی شیراز یا دانشجوهایی که با اتوبوس‌ها یشان می‌آمدند یا توریست‌هایی که برای اینکار می‌آمدند می‌خریدند، اصلاً دیگر مهمان دعوت کنیم و روی سکو بنشانیم و نمیدانم شام بدھیم و نهار بدھیم برای اینکه تماشاچی این برنامه باشند، اصلاً دیگر این کارها تمام شده بود . یعنی جشن و هنر چنان روی غلطکی افتاده بود که لااقل جامعه شیرازی و شهرستان‌سای اطرافش من میدانم آدمهایی از اصفهان می‌آمدند که خوب خیلی جالب است که از اصفهان بیایند از اهواز واينظرفها که باصطلاح شرکت نفت و يك عده آدمهای مثلًا "فرض بفرمایید با تحصیلات بالاتری در آن زندگی می‌کردند اینها ، واقعاً" می‌آمدند که در جشن و هنر باشند و یک ، چطوری برای شما بگوییم یک گذرگاهی بود؛ یک هوای تازه بود از آن چیزهای دیگری که در مملکت بود و اینها نمی‌پسندیدند .

سؤال : ولی در ۷۸ که جشن و هنر تشکیل نشد هیچ‌کدام از این آدمهای یعنی هیچ اعتراضی نشد، همه خیلی راحت قبول کردند که آخرین جشن و هنر بود ... یعنی تشکیل نشود دیگر .

آقای گلستان : خوب مردم تماشاچی یک تا تر که پارتیزان و چریک نیستند که؛ اینها اگر یک برنامه باشد می‌روند اما اگر که نباشد دیگر برایش هفت تیر نمی‌کشند که .

سؤال : اما آن برنامه آخرین جشن و هنر که بود که اگر یادتان باشد یک برنامه ای بود که رویش خیلی سروصدا شد تمام ...

آقای گلستان : بیخود سروصدا ی بیخود .

سؤال : شما دیده بودید آن برنامه را ؟

آقای گلستان : سه بار ، سه بار . آن برنامه اولاً " نزدیک خانه من اجرا میشد . خانه من توی خیابان فردوسی بود و این خیابان فردوسی که با دو تا سه راه با مظلح سه قسمت میشد . این تا تر در قسمت دومش بود و من در قسمت سوم خیابان فردوسی بودم . من، این تا تر اولاً فرم اجرایش برای من جالب بود برای اینکه اینها یک مغازه را گرفته بودند و در داخل مغازه که بصورت فقط از ویترین آن مغازه استفاده میشد، چون آن مغازه هم واقعاً " مغازه نبود یکی از این بنگاه های معاملات ملکی اتومبیل و معاملات ملکی و معاملات فروش اتومبیل و اینها بود که فقط یک ویترین و یک شیشه داشت . روی اینرا سکو زده بودند عده توی این مغازه نشسته بودند ، اتفاق یعنی تا ترو صحنه تا تر، پیاده رو بود ، و مردمی هم که در پیاده روی آنطرف خیابان یا در همان پیاده رو اطراف مغازه جمع شده بودند دسته دوم تماشاجی های این تا تر بودند . دسته اول هم آنهاشی بودند که توی مغازه نشسته بودند . اینکه من میگویم سه بار این را دیدم . من یکبار از روی سکوی داخل مغازه اینرا دیدم . یکبار از بغل تماشاجی های که توی همان پیاده روی تا تر بودند اینرا دیدم .

سؤال : این تماشاجی های خودشان بليت خريده بودند .

آقای گلستان : نه خير ، آن آزاد بود آنها که دیگر زن و بچه و مردو اینها آمده بودند . یکبار هم از پیاده روی مقابل یعنی آنطرف خیابان جزو تماشاجی ها ایستادم دیدم . البته خود اینکه یک چنین تا تری را دارند توی خیابان میدهند با آن نورافکن ها و دوربین های تلویزیون و فلان اینها خود بخود یک مقدار وسوسه برانگیز بود، که یک عده ای بیایند که شاید هم بهتر بود که بیایند برای اینکه آن فضای آن تا تر را بهتر میکرد . آنوقت یک مقدار پلیس گذاشته بودند توی خیابان که پلیس به اتومبیلهای که می آمدند رد بشوند وقتیکه میدیدند یک اتفاقی دارد میافتد چون می ایستادند و مزاح دید آدمهاشی بودند که آنطرف پیاده رو بودند و اینها را میخواستند ردکنند ، خود بخود حضور پلیس در ساعت ده شب زیر آن نورافکن ها و فلان

واینها یک همهمه زیادی و هیجان زیادی ایجاد کرده بود بطوریکه عده ای مثلما "فکر میکردند که اصلا" دارند فیلمبرداری میکنند حالا برویم به بینیم فردین اینجاست و گوگوش اینجاست واصلان" داستان چه هست و فلان از این حرفها ، آن چه کبه هوچی بازی که من همیشه واقعا" مخالف این یعنی اصلا" میکرب جامعه ایرانی میدانم ، آن هوچی بازیست و آقای محمدمسعود بزرگترین روزنامه نویس ایران بود برای اینکه هوچی بازی میدانید چه جوری است آخر یعنی فحش دادن نمیدانم به یک والاحضرت یا فلان واینها . وقتیکه آدم را نمی گیرند ، لابد نمیگرفتندش که این فحش میداد دیگر « حالا میگویند که نمیدانم چه طوری کشتنش واینها که ماکاری با آن حرفها نداریم ولی میخواهم اینرا برای شما بگویم : هوچی بازی واقعا" سم مهلك جامعه ایرانی بود ، و در همین رویداد غم انگیز هم که من اسمی است که روی انقلاب ایران گذاشت " رویداد غم انگیز " . اینهم واقعا" مقدار زیادیش هوچی بازی بود . اصلا" یک حرفهای بسی ربط یک چیزهای ... حالا بعدا" میگویند نمیدانم مرکورکرم به تن مردم می مالییدند می گفتند نمیدانم یارو شهید شده نمیدانم این خونش است که دارد میریزد و فلان واینها ، اینها را هم من نمیخواهم وارد این مسائل بشوم . ولی میخواهم اینرا برای شما بگویم ، این تا آن ... یکدفعه صحبت میکردیم میگفتند آقا این اصلا" بیخود این برنامه را آوردند به شیراز .

سؤال : ببخشید با کی صحبت میکردید شما .

آقای گلستان : با چندتا از دوستان من توی جشن و هنر . یکی از آن دوستان من میگفت که مسئول آقای فرخ غفاری بوده ، یکنفر دیگر گفت که من اینرا از فرخ پرسیدم ؛ فرخ گفته که من این تا آن را ندیدم فقط کریتیک هایی که راجع با آن خوانده بودم چون خیلی جالب بود دعوت کردم . واقعا" الان شش سال از این ماجرا میگذرد ؛ فرخ را هم گاهی می بینم ولی هرگز اصلا" با این فکر نیافتاده بودم که راجع با این موضوع از او سوال کنم . ولی حالا هر پسندی بوده اصلا" اینرا فرخ انتخاب کرده یا نکرده یا هرچه ، من کاری با این کارها ندارم . بالاخره جامعه ما ، اگر لازم بود با یک مقدار از مسائل دنیای امروز آشنا بشود ، جامعه ایکه بهر حال در دنیای امروز نبود ، جامعه که یک مقدار عقب افتادگی

داشت، احتیاج به یک مقدار میان بزرگ و میان کوچک داشت. حالا این میان بزرگ داشت یک وقت‌هایی واقعاً " مثل سقوط توی یک دره است یعنی شما توی خیابان ممکن است، میان بزرگ و کوچک باشد ولی برای پائین آمدن از کوه میان بزرگ داشت یک مقدار خط‌نماک باشد . ممکن است بعضی اینها واقعاً " حالت همان سقوط را داشته باشد . آنچه که باعث این هوچی بازی شد، آنچه که اسمش آمیزش جنسی، اسمش را تجاوز در حضور و در ملاعه عام و اسمش را تمام این کارهای که روزنامه‌ها کردند . من سه بار این تأثیر را دیدم ، به آن صورتی که روزنامه‌ها نوشتند هرگز ندیدم . یعنی حالت فیزیکی آن مردی که خودش را به آن زن فشار میداد ممکن بود که القاء کننده، یک تمايل بیک آمیزش جنسی یا حتی القاء کننده، یک آمیزش جنسی باشد ولی آن سم هوچی بازی را که من دارم میگویم روزنامه نویس‌ها ، متسافانه روزنامه نویس‌ها که نه مسئولیت میدانستند و نه شرافت حرفه داشتند، آنها طوری این را عنوان کردند که کسانیکه خوانندگان این نشریه در شهرهای دیگر ایران و در پایتخت مملکت بودند تصورشان این بود که در یکی از پیاده روهای یکی از خیابانهای شیراز شبها زنی را مورد تجاوز قرار میدهند، یا با او آمیزش جنسی میکنند در حضور مردم عادی و زنها و بچه‌های بی خبری که رهگذران این خیابان بودند و دارند تماشا میکنند . در حالیکه در آن سه شب من همچنین چیزی را ندیدم . یعنی بیان آن روزنامه دال بر یک برهنگی بدین بود که مطلقاً " بنده چنین چیزی را ندیدم یعنی نه فقط آن آقا شلوارش پایش بود ، حتی یک پالت‌تی نظاماً گنده هم تا سر قوزک پایش رویش پوشیده بود . منتهی اگر دستش را می‌آورد مثل اینکه دارد زیپش را باز میکند این فقط یک همچنین نمایشی میداد ولی نه او زیپش را باز میکرد نه شلوارش را در می‌آورد و نه برهنه میشد . با اگر دامن آن زن را میزد بالا ، آن زن زیر دامنش یک جوراب کلفت‌گنده هم که مثل شلوار بود و تقریباً " حالت یک شلوار داشت پوشیده بود اینها هم با لاخره یک مقداری رعایت این مسائل را کرده بودند و من میخواهم بگویم یک مقداری هوچی بازی های چیز میشد . یک مقداری هم متسافانه فرهنگ ماقبل تمیزهای آن چیزیکه اجرا میشود . اصلاً " ماهیچ منتقد ایرانی حالا احتمالاً " شاید منتقد فرنگی هم اینجوری باشد، شما نمیتوانید پیداکنید که بگوید آقا من این برنامه را دیدم نفهمیدم ، او مثل اینکه مجبور است یک چیزی بگوید

منتقد ایرانی هم که دیگر خوب‌همینطوری ریخته برایتان . تمام اینها که توی روزنامه ها چیز مینوشتند یا خبر میفرستادند یا حتی نمایندگان خیالی کوچولوی خبرنگارهای خیلی کوچولوی شهری بودند همه اینها شده بودند مقاله نویس نمیدانم روزنامه اطلاعات و کیهان برای صفحات نمیدانم مربوط به جشن وهنرshan . اصلاً "اگر جشن وهنر یک چیز و یک رویداد بی ارزش غم انگیزی بسود اصلاً" بپرسید از اینها که آقا چرا شما ع تا صفحه ۷ تا صفحه تانرا هر شب اختصاص میدادید به جشن وهنر . آنوقت اینرا برای چه عنوان کرده بودند . یک مقداری حمله بیجا .

سؤال : به بینید یک چیزی که برای من عجیب است یکی این مسئله است که خیلی سروصدا بلند کرد تو روزنامه ولی از یکطرف شما می دیدید آفیشین فیلمهای فارسی اصلاً "توی خیابان زن لخت و نمیدانم خیلی از این صحنه ها تو فیلمهای فارسی میگذشت و هیچ مسئله راهم ایجاد نمیکرد .

آقای گلستان : نه آخر چندتا مسئله را شما نباید با هم مخلوط کنید . او لا" فیلم یک چیز دیگر است تا تر روی صحنه یک چیز دیگر است؛ یک رویدادی خیلی با صطلاح مدرن توی پیاده روی یک خیابان یک چیز دیگر است . آنوقت آن حالتی که روزنامه ها درمورد این تا تر بخصوص نوشتند آنها هیچ وقت در فیلمهای فارسی حتی در فیلمهای خارجی هم من فکر نمیکنم که بیک چنین حالتی تکرار . البته همچنین حالتی در آن تا تر نبود ، آن حالتی که آن روزنامه نویس روی هوچی بازی خودش نوشت، من فکر نمیکنم آنهم در فیلمهای فارسی بوده است . بهر حال یک مسئله خیلی مهم اینست که این تا تر، اول از همه باید دیدگاره اینقدر ارزش هنری داشت که آدم په این دردرسها را به تنش بمالدواینهارا دعوت کند یانه ، که یکی از دوستان آقای غفاری گفت که اصلاً" اینرا آقای غفاری ندیده بوده و همینطوری دعوت کرده بوده ، حالا اینهم بازکسی را تبرئه نمیکند .

سؤال : بنظر شما که این پیس را دیدید این داشت این ارزش هنری را ؟

آقای گلستان : بنظر من یک کمی زود بود.

سؤال : برای جامعه آن روز ایرانی .

آقای گلستان : بله بنظر من ببینید یک چیزی هست بقول فرنگی ها میگویند " نات- نسه سرلی " (not necessarily) . یعنی یک چیزهایی بود اگر نشان نمیدادند چیزی از قدر جشن و هنر کم نمیکرد ، نمایش هم که دیدید چیزی اضافه نمیکرد ، میدانید میخواهم چه بگویم . یک وقت هست که شما پیکاسو را می آورید تونقاشی و وقتی که پیکاسو هنوز پیکاسونیست و این را باصطلاح دورش را میگیرید و به به وچه چه اش را میکنید ، یک کشفی کردید . اما ببینید تأثراهای زمان ما متساقته تا یک مقدار مسائل جنسی واينها تویش نباشد مثل اينکه اصلاً مشهور نميشود یا باصطلاح خيلي اولترا مدرن نميشود . من اينرا شخصاً نمی پسندم یعنی نمیتوانم بپذيرم . برای اينکه مثلًا یکی از بهترین تأثراهایی که من در عمرم دیدم اول تأثر معروف " هاملت درزیسر زمين " بود که اصلاً یک برداشت فوق العاده مدرن و انقلابی بوداز تأثر . اصلاً مسئله خود هامت ومسئله آن تأثر اصلی را من کاري ندارم . اجرای اين تأثر و نحوه روی صحنه آوردن اين تأثر اصلاً یک چيز فوق العاده بود . اين بنظر من هميشه يكی از افتخارات جشن و هنر خواهد بود که مثلًا هامت درزیسر زمين را داديم . يكی از افتخارات جشن و هنر خواهد بود که هميشه شاهزاده را داديم ، يكی از افتخارات ميتواند باشد که نان و عروسک ونمیدانم چه بسودالان درست کا ملا" یادم نمیآید، مثلًا" آنرا داديم . ولی خوب خيلي برنامه های دیگر هم با حسن نیت و با پذيرش و باصطلاح تيرکينه مخالفین، میدانيد میخواهم چه بگویم ، مصادف شدبا یک نوع فداکاري واقعاً" اينها روی صحنه آمدند ولی نه چيزی به جشن و هنر اضافه کردند او گرنه نمیآمدند چیزی از جشن و هنر کم نمیکردند . برای اينکه بنظر من کارنا مهه جشن و هنر باندازه از اول درخشان بوده که اگر اين چهارتا ... البته خيلي از برنامه های دیگر هم که گرفت باز بهمین اندازه انقلابی بودند . ولی خوب یک مقداری آنها نمیتوانم کلمه محافظه کارانه بكار ببرم ، ولی اصولاً" جامعه ما یک مقداری نسبت به مسائل جنسی حساسیت داشت و یک مقداری هم مسائلی که معانی دوپهلو داشت .

توجه میکنید دارم چه میگویم . اینها یک مقداری بحث انگیز بود و گرنه بنظر من تلاش جشن و هنر در آن قالبی که اینها برای خودشان انتخاب کرده بودند و در آن راه تلاش میکردند و برنا مه هایشان را پیاده میکردند و سعی شان را میکردند بنظر من بسیار بسیار قابل ستایش است . من حالا یک چیزی برای شما بگویم راجع بهمین جشن و هنر، دهمین سال جشن و هنر بود ، یک روز آقای قطبی از من پرسید که تو همان جریان جشن و هنر بود ، از من پرسید که توکی می‌آیی تهران من دلم میخواهد ترا یک روز ببینم، من گفتم که مثل "هفتادیگز می‌آیم تهران . ما قرار گذاشتیم که چهارشنبه برویم و ایشان را در دفترش ببینیم (پایان نوار ۴) شروع نوار ۴. ب

من رفتم دفتر ایشان خاتم منشی اش گفت که آقای قطبی در ساختمان بغلی منتظر شما هستند . آقای فرج غفاری هم اتفاقاً توی دفتر منتظر ملاقات با آقای قطبی بود که من و آقای غفاری دو تا فی بلند شدیم رفتم بآن بسالن آنطرفی . آنجا که من رفتم ما فکر کردیم مثلًا "آنجا هم یک دفتر دیگری است من رفتم و دیدم یک سالن بسیار بزرگی است و یک میز گنده و ۶۶ هفتادنفر آدم هم آن دورو بر نشسته اند . من اصلاً برگشتم آمدم بیرون ، چون مسا همچنین قراری نداشتیم، اصلاً" ما عوضی مثل اینکه فکر کردیم رفتم توی آن اطاق ، بعد خود قطبی آمد دنبال من که بیایید تو، بیایید، بیایید همین جاست ، ما رفتم . آنجا تمام آدمهایی که دست اندر کار جشن و هنر بودند درسطح مدیریت و مسئولیت هایی داشتند آنجا بودند . خوب بعضی هایشان هم دوستان من بودند یکیشان هم آقای شاه بختی، جائی بغل خودش باز کرد و من هم نشستم پهلوی دست او ، آقای قطبی مرا معرفی کرد بتمام همکارانش و گفتsh که مرا باین علت دعوت کرده که آدمی بودم که در ده سال گذشته جشن و هنر همیشه بودم و یک مقداری عقایدی دارم که چون قبلًا" یک مقداریش را برای آقای قطبی گفته بودم ، ایشان دلش میخواست که همه این دست اندرکاران این حرفهای مرا بشنوند . خود این دعوت نشان میداد که چقدر آدمها میتوانند حسن نیت داشته باشند راجع بکارشان ، خیلی خوب، بنده آنجا گفتم که اولاً آقایان و خانمها البته، شاید باید میگفتم خانمها و آقایان ... شاید هم این جوری گفتم اصلاً" ... از من توقع تعریف و تملق و چه چه و به اینها نداشته باشد ، چون راجع بشما اینقدر مطبوعات دنیا و اینقدر آدمهای گنده تر از من حرف زدند که این چیز اصلاً" مسئله برای شما نیست . من فقط

اینجا آمدم احتمالاً" که عیب‌جوئی‌ها را بکنم و آنچه که بنظرم بد می‌آید بگویم .

سؤال : ببخشید میتوانید بگوئید این چه سالی بود این .

آقای گلستان : آخر... سال ما قبل آخر... بله . من تمام آنچه که بنظرم نقص‌های جشن و هنر بود ، یعنی از تبودن توالی ترتیب نقش رستم گرفته تا مشکل فروش بلیت ، تا راه شیراز تخت جمشید را که با خاطر عبور شهبانو می‌بستند روی مردمی که ۵ دقیقه یا ۲ دقیقه دیر کرده بودند و درنتیجه "اولاً" آنها به برنامه نمیرسیدند در حالیکه بیست دقیقه یا نیمساعت هنوز مانده بود که شهبانو بروند . تمام مسائل جنبی در واقع اصل مطلب مسائل جنبی بود چون برنامه‌ها که خوب خارج از بحث‌ما بود ، که این هرچه بهتر واقعاً "این رویداد کاملاً برگزار بشود اینکه حالا من می‌گویم سال ما قبل آخر بود . برای اینکه سال بعدش تقریباً" مقدار زیادی از این پیشنهادهای من واقعاً" خیلی خیلی با علاقمندی هم‌هرا من میدیدم تمام آن خانمها آقايان واقعاً" یادداشت بر میداشتند و خیلی مسائل مختلفی آن‌جا مطرح شد که حالا اولاً" خارج از بحث ماست . بعد یکی از چیزهایی که من آن‌جا پیشنهاد کردم ، ایجاد یک انجمنی بود با اسم انجمن دوستداران جشن و هنر . انجمن شیرازیان دوستدار جشن و هنر شیراز ، که این خیلی مورد تایید همه شد و آقای فرج غفاری هم گفت من... پیشنهاد می‌کنم یک هم‌جنین انجمنی هم در تهران درست بشود ، در سال بعد که درواقع ۲ خرین سال بود ، جلسه‌ای بود بدعوت آقای جهانبانی مدیر تلویزیون شیراز برای یک هم‌جنین انجمنی . البته هدف اصلی من این بود که یک عده شیرازی و یک عده باصطلاح دوستدار واقعاً" جشن و هنر شیراز و علاقمندان به شیراز این انجمن را تشکیل بدهند؛ اعلتش هم این بود که یک مقداری همیشه حرفهای راجع به جشن و هنر شیراز زده میشد که این در غیاب برگزارکنندگان جشن و هنر بود و اولاً" جوابگوشی نداشت این حرفها ، در حالیکه تصور من این بود که یک گروهی و دوستدارانی باید در شیراز باشند و این را از طریق ملاقات‌های شخصی ، از طریق دیدارها با مسئولین یا نمیدانم با مردم ، یا گفتگوهای توی خیابان و فلان و اینها یک جوری زمینه را بیشتر فراهم کنند به طرفداری

از یک همچنین رویدادی . خوب در آن جلسه آقای جهانبانی یک عده ای را دعوت کرده بود . حالا اصلاً" شاید بحث ما بیخود دنبال آن جلسه رفت . ولی من شخصاً " که خودم پیشنهاد دهندهء این فکر بودم وقتی مخالفت کردم که تازه آقای جهانبانی گفت که شما خودتان پیشنهاد دهندهء این فکر بودید . من گفتم که آقا جان ولی آن پیشنهادی که من دادم این نبود . شما آمدید میخواهید دوستداران جشن و هنر شیراز را درست کنید ، چه کسانی را دعوت کردید ؟ معاون استاندار ، رئیس فرهنگ و هنر ، نمایانم چهارتا روزنامه نویس و چهارتا آدم دیگر . اولاً" این آقای معاون استاندار که پس فردا ممکن است بشود استاندار یک شهر دیگر این اصلاً" دیگر دوستدار جشن و هنر نیست تا وقتی هم که تسوی شیراز است که مجبور است دوستدار جشن و هنر باشد . آقای رئیس فرهنگ و هنر هم که یک همچنین وضعیتی دارد، شما اگر میخواستید انجمن دوستداران چند ندر قند مثلاً" درست کنید بجای آقای رئیس فرهنگ و هنر مثلاً" مدیرکل کشاورزی را دعوت میکردید . اصلاً" هدف ما این نیست" و شما روزنامه نویس هائی را دعوت کردید که این اسکاندال را سر همه ما آن تا تردارند در میآورند . آخر اینها چطوری میتوانند طرفداران جشن و هنر باشند ، میدانید میخواهیم چه بگویم . حالا من با آن نتیجه که از این داستان میخواستم شروع کنم رسیدم ، ما متسافانه در مقابل مخالفین جوابگو نداشتیم حتی خود مخالف را میآوردیم که جوابگوی خود باشد یعنی اگر میخواستیم انجمن دوستداران جشن و هنر درست کنیم یکی از اعضایش آقای امامی نامی بود یا یک کس دیگری بود که نمایندهء روزنامه اطلاعات در شیراز بود ، که اصلاً" یک چیز واهی . چند شب پیش اینجا در تلویزیون فرانسه یک برنامه ای بود ، از این برنامه ها مثل سرگرمی هائی که مثلاً" حالا تا تر بولوار اسمش است، تا تر کافه اسمش است فرانسه هم که اصلاً" من نمی فهمم یک زن و دو تا مرد واين ... یک مرد اول و زن دوم و مرد بعدی هم سوم یعنی در واقع مثل اینکه این زن را ساندویچ کرده باشند ، اینها بطور خیلی خیلی روشن و بطور خیلی خیلی سکسی شروع کردند خودشانرا بهم دیگر مالیدن و بعد از اینکه مثلاً" فرض کنید که حدود سی ثانیه ، چهل ثانیه با این حالت هیجان انگیز خودشانرا بهم دیگر مالیدند . بعد یکیشان گفت که دوزی یم و آتور () یعنی همان تبلیغاتی که برای مترو میکنند که این اتومبیل دوم شماست مثل اینکه اینها

حالا سوار مترو هستند و اینها توی تلق تلق چیز دارند اینجوری بهم مالیه ده میشوند . حتی آن تا تری که اینهمه هوچی بازی سرش درآوردند از این کمتر خودشان را بهم میمالیدند . ولی اصلا" بعد گفتند آقا ناموس فلک بباد رفت، توی پیاده رو دارند با هم آمیزش جنسی میکنند ، یک هوچی با زیهای بیخودی . منتهی مسن اصولا" همیشه یکآدم محافظه کار بودم . یکدفعه یکی از ای مسن سیاستهای با صلاح فرهنگی که دنبالش بودند در ایران یک مقداری میخواستند اصولا" این تعطیلات مذهبی را کم کنند .

سؤال : زمان آقای هویدا بود مثل اینکه .

آقای گلستان : به حال آقای هویدا ۱۳ سال نخست وزیر بود و خیلی اتفاق‌ها در زمان ایشان افتاد و لی به حال آنچه که شروع شد از اوئل دولت ایشان شروع شد ، ایشان هم همچنین خیلی مقصراً این کارها نیستند . یکیش این بود که تعطیلات مذهبی را کم کنند . تعطیلات مذهبی دو تا تعطیل عده بود یکی تعطیلات عاشورا و یکی تعطیلات رمضان برای سینماها . که اینها همیشه سینماها ۵ شب تعطیل بودند . از وقتیکه من بچه بودم و سینما میرفتم اینها ۵ روز تعطیل بودند تا وقتیکه خودم صاحب سینما شده بودم . بعد یکدفعه ما دیدیم که این ۵ روز را کردند چهار روز . خوب بالاخره یک شب کمتر تعطیل باشد بدینیست . فلان و اینها و بعدش شد سه روز و تقریبا" حالت دوروز و نصفی گفتن در تهران و بعد سه روز در فلان و در یکی از همین جریانات شهربانی شیراز که آگهی میداد که تعطیلات ماه رمضان کافه ها باید ، نمیدانم چه تعطیل باشد ، رستورانها چه باشد ، قهوه خانه ها چه باشد ، سینماها هم نوشتن شش روز . من رفتیم پهلوی آقای استاندار که آقا این... این جریان چه هست تا وقتی ما یاددا ریم این ۵ روز بوده الان هم که توی خود پایتخت مملکت که اینرا کردند شد سه روز و نصفی و آخر این چطوری این ۵ روز یکدفعه در شیراز شد ۶ روز و سه روز و نصفی نشد؛ آقای استاندار هم خوب حالا یا حرف منطقی بنظرش آمد یا مثلًا" فرض کنید که میخواست بمن یک محبتی بکند همان موقع تلفن کرد به رئیس شهربانی که آقا این جریان چه هست . مکالمه اینها که خوب یک طرفش را من می شنیدم خیلی طولانی شد . بعد بالاخره یک حالت هائی در آقای استاندار پیدا شد که

میخواست بگوید که نه آقا من مثلًا" بشما دستور میدهم یا فلان ، که من دستم را تکان دادم و من خلاصه بایشان حالی کردم که کوتاه بباید ولی البته خوب او در عصبانیت خودش حرفش را زد و بعد که گوشی را گذاشت ، من با او گفتم آقا این ... همه میخواهند حرف خودشان را بکرسی بنشانند اینهم می‌آیدواعا " یک دردرسی برای ما درست میکنند ، واصلًا" حالا ما دوروزونیم اصلا" نمیخواهیم سه روز و نصفی هم نمیخواهیم ماهمان ۵ روز ، ولی چرا شش روزش را اصلًا" ما میخواهیم بفهمیم چرا شش روز . برای اینکه من بعنوان یک آدم محافظه کار ، ببینید من فاکتور مذهب، فاکتور اعتقادات با صلاح چیز مردم را میدانم ، تا آن مقداری هم که باید با اینها مبارزه بشود من می پذیرم ، اما اینکه من بشما هم گفتم این تا تر شاید مثلًا" دو سال زود بود میدانید این یک مقداری مشکلات ما بر میگردد با اینکه هرگز در مملکت ما یک برنامه ریزی فرهنگی نبوده که مثلًا" بیایند بگویند آقا این جامعه برای اینکه از قرن نوزدهم باید به قرن بیشترم یا باید بقرن بیست و یکم زمانیکه تمام دنیا دارد میرود به قرن بیست و یکم ، پس بیایم در ۵ سال اول اینرا با آن بدھیم ، در ۵ سال بعد آنرا بدھیم ، در ده سال بعد آنرا بدھیم . اصلًا" یک بی بند و باریها فی توی عرضه هرچیزی / یعنی اگر برنامه تا تر بوده ، اگر برنامه سینما بوده . یک وقت آقای پهله ب میخواست آخرین تانگو در پاریس را بیاورد در تهران نشان بدهد ، بعنوان روشن شدن فکر مردم . در حالیکه ده ها فیلم دیگربدلایل خیلی خیلی ساده تر اصلًا" از این مردم محروم مانده بوده ، که من اینرا بایشان گفتم که آقا حالا این آخرین تانگو در پاریس اصلًا" چه هست حالا این کی هست . اصلًا" این فیلم بجز دوتا سه تا صحنه اش که بیخودی مشهور شده بقیه اش که خیلی فیلم قشتگ و خیلی فیلم ، چطوری برای شما بگویم ، خیلی فیلم بی ایرادی است این حالا اصلًا" چرا یکدفعه آخرین تانگو در پاریس بکدفعه اینقدر بعنوان نمونه چیز مطرح شده . اینست که حرفهای ما هم یک کمی دارد از چیز در میرود ، برنامه ریزی نبود .

سؤال : وزارت فرهنگ و هنر این برنامه ریزی را نمیکرد .

آقا گلستان : والله وزارت فرهنگ و هنر بنظر من لیاقت این برنامه ریزی را

نداشت. بنظر من اصلاً در ایران آینده وزارت فرهنگ و هنر باید یکی از ارکان برنامه ریزی باشد، نه همه برنامه ریزی. یا اگر قرار است که برنامه ریز وزارت فرهنگ و هنر باشد آن یک شورای عالی فرهنگی که از استادها، از ایرانشناس‌ها از جامعه شناس‌ها... و اینها باشند خیلی خیلی مستقل یعنی مثل قاضی‌های دادگستری که سوای قدرت وزیر دادگستری هستند، بنظر من برنامه ریزهای فرهنگی آینده ایران باید یک آدمهایی باشند سوای تغییر و تبدیل دولتهای من یک سیستم کرمیانی برای اینکار درنظر ندارم که آنها واقعاً بگویند ولی برای یک جامعه عقب افتاده بالاخره باید معلوم بشود که آقا در حد داستان امیر ارسلان بماند یا در حد داستان امانوئل در بیاید. بالاخره باید یک کسی سراین کار تصمیم بگیرد آنوقت وقتی که این مسئله روشن شد بعد آنوقت وارد کنندهٔ فیلم میداند چه نوع فیلمی وارد کنند، تهیه کنندهٔ تآتر میداند چه تآتری بدهد، پرودیوسر تلویزیون میداند چه برنامه‌ای تهیه کند. آخر این که نمی‌شود که شما یک چیزی را در جشن و هنر بیاورید نفی کنید بعداز آن بدتر ش را مثلاً در تلویزیون نشان بدهند یا یک چیزی را در T.V. نگذارند نشان بدهند ولی از آن بدترش را در رادیو... میدانید آخر بی‌بندو باری و بسی قاعده‌گی بنظر من مشکل تمام این حرفها بود. و گرنه اگر زمینه قبلی برای یک همچنین تآتر... اولاً این تآتر کنار خیابان که اینهمه دردرس درست کرد واينهمه اسکاندال بپاکرد، کل تماشاچیانی که روی سکوهای مغازه نشسته بودند و تمام آدمهای بیکاری که توی خیابان آمده بودند، همه اينها اگر شما میخواستید جمع کنید واقعاً در هروعده نمایش مثلاً به هزار نفر نمیرسيد. ۵ شب اينها نشان دادند ۵ هزار نفر آدم، ۵ هزار نفر آدم باعث تغيير فکر ۳۶ ميليون ايراني شد؟ و ۳۶ ميليون ايراني دنبال عقيدة، اين چيز رفت اصلاً اينها یک چيزهایی است که باید واقعاً روشن بشود که یک يك‌كار درست باید انجام بشود یا نباید انجام بشود. يك هدف‌نبايد بخاطر هوچی بازی منتفي بشود و همه زه بزنند. آخر يا ما واقعاً میخواهیم يك‌كار را بكنيم يا نمیخواهیم بكنيم، يا میخواهیم مردم يك‌كمي آشنا بشوند به بعضی مسائل يا نمیخواهیم، اصلاً فرض کنید که يك طرحی بگذارند که آقا مثلاً توی مدارس ابتدائی مثلاً از کلاس پنجم يا ششم ابتدائی يا مثلاً از کلاس اول متوسطه

دخترها و پسرها با مسائل جنسی آشنا بشوند . آخر این که نباید با هوچی بازی یک آخوند یا هوچی بازی نمیدانم یک پدرومامار که آقا بچه من امروز بعداز ظهر که آمده خانه دگمه شلوارش را بازکرده . و نمیدانم یک صحبت ناشایستی کرده اصلاً تمام طرح فرهنگی مملکت بهم بریزد . بالاخره باید تصمیم گرفته بشود که آیا از چه سالی باید با مسائل جنسی آشناشود اینرا شما قبول دارید بنظر من ، اصلاً خودتان چه فکر میکنید راجع باین .

سؤال : والله آقا من میدانم مثلًا" من پرسیدم وقتی که سروصدایش بلند شد مثلًا" از یک خانم وزیری (منظور زن یک وزیر است) که با شوهرش نمیدانم حتی بليت خريده بودند یادعوت شده بودند رفته بودند . و اين خانم واقعاً " شوکه شده بود وقتی برای من تعریف میکرد ، میدانید !

آقای گلستان : من فکر میکنم آن شوکه شده بود وقتی که شلوارش را آن آدم درآورد و هفت تیر را بخوش فرو کرد و تیر را در کرد . نه اينکه یک آمیزش جنسی برهنه در خیابان کرد ، آخر تمام شلغی که سراين تاتر کردند نگفتند يا رو گلوله شوی خودش در کرد ، گفتند که اين اصلاً با آن زن در وسط خیابان خوابید . آخر ببینيد اين هوچی بازی است ، اگر آن مسئله بود آن یک مسئله دیگری است ، میدانيد من میخواهم چه بگویم ! خود تاتر را اصلاً کسی بررسی نکرد . خوبی و بدی تاتر هم من الان هم واقعاً" يادم نیست که من میخواهم راجع باین موضوع صحبت کنم . ولی روی چيزهایي انگشت گذاشتند که اصلاً وجود نداشت . یک چيزهای را شلغوش کردند و هوچی بازی درآوردند که اصلاً نبود .

سؤال : تمام مردم هم سراين موضوع هیجان زده شدند حتی شنیدم آیت الله شيراز پاي منبر رفت نمیدانم / میدانيد خيلي اين مسئله بيخ پيدا کرد .

آقای گلستان : آخر آنها هم که ندیدند که آنها هم توسط همان آدمهایی که آنجور مقاالترا نوشتنند ، آنها هم یک چيزهایي شنیدند . همین آقا دست غيبی که بعدها" هم منفجر شد توسط یک آدم دیگری ، خود اين آقا روی منبر گفته بود که ما اگر قبر حافظ را حتی آتش بزنیم بهتر از این است که جشن وهنر باشد و بروند

روی قبر بنشینند دنبک بزند . حالا اولا" باید دید که آقای دست غیب هیچوقت اصلا" برنامه جشن و هنر آمده و دیده . آیا هیچوقت کسی روی قبر نشست دنبک زد ؟ آیا همه آن برنامه دنبک زدن بود ؟ آخر بالاخره چه هست ؟ یک بابائی هفت‌صد سال پیش گفته اصلا" برسر تربت من بی می و مطرب منشیان . حالا یک بابائی دیگر بلند می‌شود می‌گوید که نه خیر هر کس سرهزار این با مطرب یعنی چیز کند موزیک گوش بدده فلان کند می‌گذارام آتشش میزند، اینها باید یک کمی روش بشود ، یعنی ذهن‌ها را باید نزدیک کرد . من نمیخواهم بگوییم از طریق تبلیغات ، از طریق توضیح دادن .

سؤال : مثلا" شما بمن گفتید که الان تمام مردم وزنهای چادر نمازی هم صرف می‌کشیدند که مثلا" بی‌ایندموزیک اصیل ایرانی را گوش بدھند .

آقای گلستان : بله .

سؤال : مثلا" در صورتیکه همه اش تبلیغ می‌شد که این جشن و هنر شیراز برای یک عدهء خاص است که از تهران سوار طیاره می‌شوند می‌روند آنجا و می‌آینند و اصلا" مردم محلی و هیچ آدم عادی با این مسئله نه می‌فهمد نه دلبستگی دارد نه علاقه دارد .

آقای گلستان : بله حالا این یک مسئله است هردو آن درست است . اولا" جشن و هنر شیراز وقتیکه شروع شد . اینرا من حقیقتش را بشما بگویم اصلا" سالهای اول و دوم و سومش که بر می‌گشت به ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ تفاوت شهرستانها با تهران خیلی زیاد بود . یعنی اگر مثلا" تا ۵ سال پیش از انقلاب نصف دخترهای شیراز بلوچین می‌پوشیدند؛ در اول با صطلاح جشن و هنر شیراز که می‌گوییم می‌شد سال ۱۳۴۸ و اینها اصلا" خود این دخترهای تلویزیون یا دخترهای مسئول برنامه ها یا مهمن دارها طرز پوشش آدمها و خود این رویداد که اصلا" حالا چه خبر شده " این اصلا" پوستر چسباندن بدرو دیوار شیراز ، توی با غچه های خیابان زند پوستر گذاشتند ، اینهمه دوربین های تلویزیون را اینطرف و آنطرف دیدند " اتفاقا" این صحبتی بود که من توی همان جلسه هم کردم اصلا" شیرازی فکر می‌کرد

که اصلاً" مثل اینکه مورد تجاوز قرار گرفته، میدانید میخواهم چه بگویم. برای همین بود که من میگفتم که تکنسین‌ها و قوم خویش‌های آنها را می‌نشانند روی سکوها، ولی برای همین هم بود که گفتم در این سال‌های آخراً "اقعاً" بیشترین خریداران بلیت برنامه‌های جشن و هنر شیرازیها بودند. البته شیرازی وقتی که ما میگوئیم، منظورمان یعنی تنها کسانیکه جد در جدشان متولدشیراز هستند، ممکن است آنها "اقعاً" شیرازیها باشند، ولی شما که نمیتوانید "مثلاً" دانشجویان دانشگاه پهلوی را چون از کرمان یا از تهران یا از آذربایجان آمده بگوئید، بالاخره اینها هم دیگر مال شیرازند یعنی حالا البته آن موقع که دانشگاه اصولاً تعطیل بود در ایام تابستان، یا "مثلاً" بینید یک تحولاتی در شهرستانهای ایران شده بود "مثلاً" بخصوص در شیراز. تاسیسات نظامی گسترش پیداکرده بود، تاسیسات نظامی یک مقدار و یک مرکز عمدهٔ نیروی زرهی بود.

یک گروه عمده متخصصین تانکها بودند گروه زیادی دانشجویانی بودند که اینها باید آموزش زرهی میدیدند یعنی همان مسائل مربوط به تانک و فلان و اینها. با قسمت هوا بردا آن رنجرهای و آن سیستم‌ها یا خود اصلاً نیروی هوایی، بالاخره اینها آخر چطوری شد که جمعیت شیراز از ۳۵۰ هزار نفر شد هفت‌صد هزار نفر؟ اینها آمدند توی شیراز. بالاخره اینها ساکنین شیرازند، یعنی الان من و شما که در پاریس داریم زندگی میکنیم، بالاخره یک تا تری یک کنسرتی در پاریس بدنهند بالاخره ماه جزو همین آدمهای هستیم که داریم میرویم دیگر، خود ماها خریداران این بلیت‌ها هستیم، پس نمیشود گفت که "اقعاً" اینهمه جشن و هنر مورد استقبال شیرازیها بود یا آنهمه مورد نفرت بود. یک رویدادی بود که در حد ظرفیت تماشاجی نه تنها پذیرفته شده بود بلکه همیشه جاکم می‌آوردند، همیشه علاقمند به تماشا که پشت در میمانند بیشتر از تعداد صندلی ها بود. این دیگر یک چیزیست که دیگر هیچ کسی نمیتواند منکرش بشود، این یک چیزی بود که برای من بعنوان یک صاحب سینما حسدانگیز بود، که آقسا چطوری ممکن است یک مقداری سکوی آنترپوز با آن چوبهای لخت خشک ناراحت بزنند برای ۲ هزار نفر و یک برنامه بدنهند که بذاقهء کسی خوش نمی‌آید ولی اینها ۲ هزار بلیت صد تومانی یا ۱۵۵ تومانی میفروشند. ومن هفت‌صد و پنجاه نا صندلی راحت توی سینما یم دارم فیلم درجه یک هم میدهم و این سالن "مثلاً" پر نمیشود، اینها خیلی ساده است البته حالا آنکه سالن پر نمیشد برای اینکه

"مثلا" روزی ۵ تا سانس میدادیم یک هفته فیلم را نشان میدادیم ، همه فرصت داشتند فرداش بایند ، پس فرداش بایند ، صبح بایند ، بعد از ظهر ش بایند . ولی من میخواهم بگویم که مردم استقبال خودشان را میکردند، یعنی نمیشد گفت که آقا پول مملکت دارد دور ریخته میشود و بنظر من جشن و هنر واقعا" بجز مسئله حمل و نقل که گروه های عمدۀ را باید از خارج میآوردو اینها در درسر داشتند که آنهم مقداریش شاید مثلا" با طیاره های ارتشی و فلان و اینها انجام میشد ، بنظر من اصلا" یک بیزنس خوبی بود یعنی الان مثلا" اگر روزی ما با پیران برگردیم واقعا" من همیشه فکر میکنم که آقا این اصلا" جشن و هنر و باید همیشه املا" بعنوان یک رویداد تجاری نمایش دنیالش بود . چهار نفر بایند بشینند یکجا تار و سنتور و فلان بزنند خوب مثلا" اینها مثلا" شبی چقدر میخواهند ، ولی شما ببینید چقدر تماشایی داشتند . اینها آدمهای با ارزشی بودند . مشکل آوردن شان بود ، مشکل پذیرایی شان بود ، نمی دانم همه اینها بود ، ولی واقعا" تماشایی جوابگوی این چیز بود ، یعنی پولی که مردم میدادند بنظر من جشن و هنر را بخودکفایی مطلق رسانده بود .

سؤال : و یک مسئله که واقعا" خیلی بچشم میخورد و آدم را جع با آن همیشه توی ایران می شنید این رقابت دوتا دستگاه رادیو تلویزیون بود توی ایران و وزارت فرهنگ و هنر . خوب مثلا" جشن و هنر را تلویزیون درست گرداننده اش بود و یک مقداری برنامه های دیگر هم بود که وزارت فرهنگ و هنر مجریش بود . کنسرت بود بالاخره از خارج دعوت میکردند ولی واقعا" همه راجع باین ضدیت بین این دو دستگاه صحبت میکردند .

آقای گلستان : والله ضدیت دو دستگاه ببینید اصولا" همیشه من راجع با این موضوع خیلی نمیتوانم برای شما توضیح بدهم ولی یک مقدار برداشت های کلی خودم هست همانطور که شما برداشت های کلی خودشان را دارید ، یک مقدار هم اطلاعات خصوصی است که من دارم ، من بطور کلی فکر میکنم که در دوقطب عمدۀ مملکت که یکی شاهنشاه بودند و یکی شهبانو ، این دو دستگاه هر کدام خودشان را به یکی بسته بودند ، یعنی آقای پهلوی فکر میکرد پشتیبانش شاهنشاه اند . در حالیکه من از خیلی کس ها شنیده بودم که شاهنشاه اصلًا" حوصله آقای پهلوی

راندارند و آقای قطبی بحق این پشتیبانی را از طرف شهبانو داشت. آنوقت باز بر میگردیم بهمان حرفی که من قبل "ردم" . یک مقداری هم عدم سیاست فرهنگی بود یعنی واقعاً "اگر همه برای یک مملکت داریم کار میکنیم و اگر همه پول مان از منابع مالی یک جا میآید چرا اصلاً" سازهای مختلف بزرگیم و حتی اگر روی سیاستی است و قرار است سازهای مختلف بزرگیم چرا این سازها را بر علیه هم دیگر بزرگیم، این باید واقعاً "یک نقشه‌کلی باشد روی آن چیزی که اسمش سیاست فرهنگی است. (پایان شروع نواره ۵)

یک مشکل عمده نوگرایی های خیلی افراطی بود که درستگاه آقای قطبی بود، من نمیگویم، تلویزیون، من اینرا میگویم دستگاه آقای قطبی . آنها اهم میگویم دستگاه آقای پهلهب . یک مقدار نوگرایی های افراطی بو در دستگاه های آقای قطبی ، افراطی هم شاید نه یک مقدار نوگرایی بود ، که شاید هم به افراطی میرسید . اما یک کهنه پرستی هم دستگاه آقای پهلهب را گرفته بود، و این دور وحیه مختلف بودند که با هم در تضاد بودند من فکر نمیکنم که هیچکدام مشابه مخالف این بودند که جامعه ایرانی علاقمند به تاتر بشود یا جامعه ایرانی از شعر فارسی لذت ببرد یا جامعه ایرانی در واقع یکی از لذات زندگیش چیزهای هنری باشد، من تصورم این است که همان بحث احمقانه بین شعر نو و شعر کهنه ، این خود بخود توی این دو تا دستگاه اداری رخنه کرده بود . منتهی امکانات نمایشی دستگاه آقای قطبی خیلی بیشتر بود تا امکانات نمایشی دستگاه آقای پهلهب . یعنی اگر آقای قطبی فرض بفرمایید میخواست تاتر مثلاً "شهر قصه را بعنوان یک پدیده" فوق العاده مدرن هنر ایران مثلاً "پشتیبانی کند ، خوب این تاتر اجرا میشد یا در شیراز یاد ره جای دیگر ، ضبط میشد خوب یا بد ، اصلاً" اینها یش مهم نبود ، این وقتیکه میرفت روی آتن T.V. یک دفعه میرفت در درون خانه افلاً ۸ میلیون ایرانی که میگویند دستگاه T.V. داشتند و ۸ میلیون ایرانی یعنی یک چهارم جامعه ایران، شما میتوانید تصویرش را بکنید که هیچ دستگاه دیگری در ایران از یک چنین قدرتی برخوردار بود ، خوب این میتواند حسانگیز باشد و میتواند انتقاد برانگیز باشد میتواند آزار دهنده باشد . برای آنها که یا فاقد چنین امکانی هستند یا واقعاً "دلسوز یک جامعه هستند و آن تاتر را مثلاً" مضر برای جامعه میدانند . حالا من کاری به حقانیت عقاید آنها ندارم ولی با لاخره اینها طبیعت بشری است . آقای پهلهب می آید با تمام زوری که میزند

مثلاً" چکار میتواند بکند ، می‌آید مثلاً" اپرا و اولین اپرای ایرانی را میخواهد درست کند . خوب این اپرای ایرانی را هشتمد ، نهمد صندلی توی تالار رودکی هست و ده شب نمایش میدهند مثلاً" اگر هرشب هم پر بشود ۸ هزار نفر میروند می بینند، اگر تالار رودکی را میدادند با قای قطبی و میگفتند آقا تو بیا اپرا را پرورش بدهو T.V. را میدادند با قای پهلو بدو می گفتند بیا فلان کن . البته شاید آقا پهلو لیاقت‌های آقا قطبی را برای اداره T.V. نداشت، شاید آقا قطبی با دوستان صمیمی تر و بهتر و روشن‌فکر تری که داشت میتوانست اپرا را مثلاً ۵ شب بیشتر ادامه بدهد یا مردم پسندتر از آب در بیاورد . ولی بهر حال با زهمنی این دردرسها و این اختلافات بین اینها بود . و بنظر من اینها تمام برمیگردد روی آن سیستم غلطی که در جامعه مابود که همه میخواستند خودشان را با آن بالاترین مقام نزدیک کنند . و چون یک سیاست کلی هم نبود که همه موظف به پیاده کردن آن تئوریهای فکری و آن سیاست فرهنگی باشد درنتیجه تمام تلاش صرف رضایت آن آدمهای بالا بود . حالا اینرا آقا پهلو از طریق خودش میکرد . آقا قطبی از طریق خودش میکرد ، آقا قطبی شهبانو را راضی میکرد ، آقا پهلو ، شاهنشاه را راضی میکرد . حالا آيا میکرد آیا نمیکرد ، بهر حال یک مقدار مشکلات سراین بود و یک مقدار اختلافاتی هم که بین اینها بود در واقع سر عدم توفیق هایشان در راضی کردن آن چیز بود . برای اینکه من فکر نمیکنم هرگز به جامعه ایرانی مراجعه شد که آیا تو اینرا میخواهی یا نمیخواهی آیا تو اینرا می پسندیدی تا تر پسندیدی . من نمیدانم واقعاً "T.V. بعضی وقتها یک ادعاهای میکرد راجع باینکه فلان برنامه ما اینقدر تماشاچی دارد ، فلان برنامه ما اینقدر تماشاچی دارد . من هرگز نمیتوانم باور کنم که اصلاً در سیستم ایران که مردم عادی تعداد بچه ها و گاوهایشان را ازما مور سرشماری مخفی میکنند . بیایند راجع به علاقمندی شان راجع به نمیدانم پیتون پلیس یا نمیدانم حسن کچل یا نمیدانم صمد بمدرسه میرود، بخواهند اظهار عقیده کنند ، من اصلاً اینها را خیلی خیلی مشکوکم . این است که وقتی هم که آمار واقعاً در دسترس یک دستگاهی نباشد خوب خود بخود آن برنامه ریزی ها هم نمیتواند انجام بشود .

سؤال : یک مسئله که بود این بود که مثلاً" تولد ستگاه های مختلف ایران

همیشه بعد هم خوب عوض کردند همیشه یکی یا خیلی وابسته بیکی از اعلیحضرت یا اعلیا حضرت یا یکی از خاندان سلطنت بهر حال میگذاشتند مثلاً "یک دستگاهی را بچرخاند مثلاً" آقای پهله بود که من شخصاً "هیچ اصلاً" نمی شناسم . آیا میدانید یک کسی که کار خودش را بلطف نباشد طبعاً "کارمنده متوجه میشوند، میدانید نست آقای پهله چه جوری مثلاً" محبوبیت داشت توى آن دستگاهی که کار میکرد، میتوانست وزیر فرهنگ و هنر باشد .

آقای گلستان : والله بنظر من سواد و آگاهی های آقای پهله برای اینکه یک وزیر فرهنگ و هنر مملکتی مثل ایران باشد، نه کافی نبود . اما آقای پهله شاید باشناخت خودش از این ناتوانیها شخصی اش ولی بهر حال بیشتر بخاطر ارتباط مستقیمی که با خانواده سلطنتی داشت، خودش بهر حال عضوی از آن خانواده بود و بخصوص از اینکه سالهای سال توى کار خودش بود، چون شما میدانید هنرها زیبا وقتی که یک اداره کوچکی بود از وزارت فرهنگ آن موقع ، یعنی داستان بر میگردد به مثلاً سی سال پیش در این محلی که این آخری ها به اصطلاح وزارت فرهنگ و هنر بود و ساختمانهای تازه اش را تويیش میساختند، یک گویا اداره فقط دوتا اطاق داشت . یکی دوتا منشی تويیش بودند. یکیش هم یک اطاقی بود که آقای جباری بعنوان معاون تويیش بوده و هر وقت آقای پهله میآمده بعنوان مدیر کل هنرها زیبا ، آقای جباری گویا می آمده توى حیاط قدم میزده که آقای پهله با اصطلاح تنها توى اطاقش بمقاتهاش برسد یعنی اگر آقای پهله شوهر و الاحضرت شمس نبود، با معاونش فقط یک اطاق داشتند . یعنی این اداره در واقع از ۲ اطاق شروع شد، تاریخی به وزارت فرهنگ و هنر درنتیجه آقای پهله یک مقداری همکارها را از سالهای سال داشت . پاپای توسعه وزارت ... یعنی همین تشکیلات که بعداً شده وزارت فرهنگ و هنر بـا محبوبیت نزد محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران، او بالا می آمد . درنتیجه جاذبه که کمک میکرد به توفیق آقای مهرداد پهله نه سواد خودش بود و نه جاذبه شخصی خودش بود ، جاذبه شخصی خودش یک مقداری داشت ، اصل مطلب این بود که تمام کسانی که در فرهنگ و هنر کار میکردند فکر میکردند به نحوی از طریق آقای پهله خدمتگزاران مستقیم پادشاه مملکت هستند، توجه می کنید دارم چه میگویم ! یک مقداری توفیق آقای پهله این بود واينرا من باید اينجا بگويم که بنظر من که نظر کاملاً شخصی است و اضافه کنم که اگر

آدم دیگری وزیر فرهنگ و هنر بود که این ارتباط‌ها را نداشت، شاید اگر برنامه ریزی فرهنگی و سیاست فرهنگی وجود داشت، آنرا بهتر میتوانست اجرا کند، که بهر حال آن سیاست وجود نداشت. اما هرگز نمیتوانست این امکاناتی را که برای هنرمندان مملکت بوجود آمده بود، او بوجود بیاورد. برای اینکه این از طریق ارتباط شخصی و خصوصی اش توانسته بود یک مقدار امکاناتی فراهم کند که کس دیگری اگر وابسته بشخص پادشاه مملکت نبود قادر نبود.

سؤال: حالا شما این سیاست فرهنگی که میگوئید وجود نداشت بالاخره یک روز باید وجود داشته باشد، شما فکر میکنید کجا میتواند مرکز بشود جزو وزارت فرهنگ و هنر.

آقای گلستان: نه، وزارت فرهنگ و هنر که اصولاً "اسمش همراهش هست باید آنجا شاید مرکز بشود ولی برنامه ریزش وزیر فرهنگ و هنر نباید باشد. یعنی بنظر من با رفتن هر کابینه ای مثل‌ا، شما نمیتوانید وزیر کشاورزی مثل‌ا کابینه‌شما بیاد بگویید آقا جو بکارید بعد شما بروید و کابینه‌من وزیر کشاورزی بباید بگویید نه آقا باقلی، بکارید، اینکه تمیشود که، باید یک سیاست کلی برای این چیزهای بنیادی مملکت باشد یعنی مثل‌ا فرض بفرمائید ما ببینیم که آقا چقدر مصرف قندما است چقدر کارخانه قند داریم چقدر چغندر قند میخواهیم چقدر کارخانه قند در آینده میخواهیم درست کنیم پس ما باید محصول چغندر قندمان از این رقم به آن رقم برسد پس برویم دنبال اینکه چغندر قند کشت چغندر قند را ترویج کنیم.

سؤال: شما یک چیز دیگر هم بمن گفتید. گفتید که بالاخره این رادیو و تلویزیون باعث شد که چند تا فیلم خوب فارسی ساخته بشود ممکن است اسم آن فیلمها را بگوئید.

آقای گلستان: بله بنظر من مثل‌ا برای اینکه رادیو و تلویزیون یک مقداری بی نیاز از چیزش بود از درآمد مادی اش بود، یک مقدار زیادی امکان تبلیغات داشت. که میتوانست خود بخود بفروش فیلمها کمک کند مثل‌ا همین فیلمی که

دیروز صحبت‌ش را میکردیم فیلم "اداره مینا" یا مثلاً "واقعاً" یکی از بهترین فیلمهای فارسی "آرامش در حضور دیگران" که این فیلم اصلاً اگر تلویزیون پشت سرش نبود نه فقط ساخته نمیشد بفرض هم که ساخته میشد فوری توقیف میشد.

سؤال : کی ساخت این فیلم را

آقای گلستان : آقای ناصر تقواشی

سؤال : اداره، وزارت فرهنگ و هنر توی کارهای سینمای فارسی هیچ دخالت نمیکرد.

آقای گلستان : چرا آنکه اصلاً یکی از وظایفش بود . دخالت اگر منظورتان این است که نقشی داشته باشد ؟ ، بله ، وزارت فرهنگ و هنر چندین فیلم ساخت بعضی هایش واقعاً خیلی غم انگیز، یکیش آن آقای اسکوئی که تا تار آناهیتا و اینها را داشت، آمد یک فیلمی درست کرد نمیدانم راجع به حکیم عمر خیام بود یک چیز خیلی احمقانه و بیربط و ورشکسته مفلوکی شد آن فیلم ولی خوب مثلاً یکی از مشهورترین فیلمهای فارسی ایران آن فیلم گا و است دیگر که آن فیلم را مهرجویی برای وزارت فرهنگ و هنر ساخت واصلاً شما شاید نتوانید باور کنید که این فیلم دو سال ساخته شده بود اصلاً وزارت فرهنگ و هنر نمی خواست اینرا حتی نشان بدهد .

سؤال : چرا ؟

آقای گلستان : نمیدانم ، نمیدانم فکر میکردند بیداشت یا فکر میکردند چیز بیربطی است اصلاً همینطور افتاده بود . بعذا " این فیلم را دادند به آقای میثاقیه که اول صاحب چندتا سینما بود و یک ارتباطاتی هم برای پخش فیلم داشت و بعد آقای میثاقیه که پخش کننده این فیلم بود اصلاً بعنوان پرودیوسر این فیلم اصلاً لانسه شد یعنی اصلاً نمیدانم چرا وزارت فرهنگ و هنر هرگز نخواست نقش اساسی خودش را روی این فیلم تثبیت کند . درحالیکه این فیلم را .

چون شاید مثلاً" با سیاست‌کلی مملکت تناقض داشت و آنها هم فقط همینطوری .
بشما گفتم ، دیروز گفتم یک درباری بود که هرکسی میتوانست بیا یاد .
داریوش مهرجوئی پیشنهاد آن فیلم را داد . بعدهاینکه فیلم را ساختند یعنی
فیلم الماس ۲۳ را ساختند برای آن منتخب، صاحب سینمای پلازا که بنظر من
فیلم فشنگی هم بود ولی خوب فیلم ایرانی نبود یک فیلم مثل جیمز باندی
درجه سه ، ولی بهرحال یک چیز جالبی بود . خرج آن فیلم هم خیلی زیاد شد
و ضرر کرد و اینها . بعد آمدند و این فیلم گاو را که فیلمبردارش هم قوانلو بود،
شما دیدید آن فیلم را اصلاً خودتان ؟

سؤال : بله .

آقای گلستان : آن فیلم اصلاً یکی از پروداکشن‌های (production) وزارت فرهنگ و هنر بود که اصلاً هرگز اسم خودشان را حتی رویش نگذاشتند ، نمیتوانستند اصلاً " یک عدم اطمینانی مثل اینکه بخودشان داشتند . یک نا آگاهی های راجع به کل مسائل هنری داشتند " اصلاً نمیدانستند اصلاً توی این ارکستر نمیدانستند کی دارد خوب میزند و کی دارد بد میزند؛ اصلاً کد ام کار درست است کدام کار غلط است . یک چیزهای عجیب و غریبی بود، مثلاً " همین داستان ارکستر سمفونیک ، داستان ارکستر سمفونیک ، آقای حشمت سنجاری آن کنسرت غم انگیز و افتضاح اش را در جشن و هنر شیراز داد و بعدهاینکه واقعاً" نتوانست خیلی آدم خوبی است خیلی از آدمهای سابقه داراست ولی خوب بالاخره نتوانست دیگر . روزیکه آقای قطبی تصمیم میگیرد یک ارکستر سمفونیک برای رادیو تلویزیون ملی درست کند باین بهانه که هر رادیو تلویزیونی در دنیا بهرحال یک ارکستر سمفونیک دارد . آن موقع آقای مشکوه را میخواست بیاورد بکند رهبر ارکستر سمفونیک ، آن موقع اینها بدست و پا افتادند فرهنگ و هنری ها چون فهمیدند که گند کارشان در می‌آید ، برای اینکه آقای قطبی با آن پول و با آن امکانات میرود ده تا بیست تا سی تا نوارنده درجه یک یا درجه دو دنیا را استخدام میکند می‌ورد و ارکستر ش را درست میکند و کار اینها تخته میشود . یکدفعه آقای حشمت سنجاری را بیرون کردند آقای فرهاد مشکوه را آورده کردند رهبر ارکستر و آقای فرهاد مشکوه را فرستادند

به اروپا که برود نمیدانم نوازنده استخدا م کند و از بیوگسلاوی و لندن و نیویورک و اینطرف و آنطرف گرفته همینطوری نوازنده های مختلف را استخدا م کردند یک ارکستر سمفونیکی درست کردند که قابل شنیدن بود ولی خوب در صد نوازنده ای ایرانیش یا نمیدانم چه بود ؟ یعنی تا ... به فرهنگ و هنر، متاسفانه، یک ضربه نمیخورد ، تکان نمیخورد . همین دیگرا ارکستر سمفونیک، واقعا " اگر قطبی تصمیم نگرفته بود که ارکستر سمفونیک برای تلویزیون درست کند اصلا" شاید هیچوقت ارکستر سمفونیک تهران بیک استاندارد خوبی نمیرسید . البته همه ارکسترها سمفونیک دنیا نوازنده هایی خارج از ملیت خودشان داردند ولی البته نه در آن درصدی که در ایران بود .

سؤال : اداره سانسور فیلم هم توی وزارت فرهنگ و هنر بود ؟

آقای گلستان : بله آنهم یکی ازوظایفش بود .

سؤال : واين فیلم های فارسی که ساخته میشد شرکت های خصوصی بودند که خودشان فیلم میساختند، با سرمایه های خودشان وزارت فرهنگ و هنر هم فقط چندتا فیلم ساخت .

آقای گلستان : بله وزارت فرهنگ و هنر که اصولا" تهیه کننده فارسی که نبود که وزارت فرهنگ و هنر بعنوان الگو بود ، ببینید اصولا" یک حالتی همیشه در این کشورهای جهان سومی هست، کشورهایی که مردم را میگویند آقا مردم نمی فهمند ، مردم همین را میخواهند ، فلان واینها . دستگاه های دولتی یا دستگاه های علاقمند سعی میکنند که تهیه کننده این جور برنامه های هنری را حالا یا مثلا" تآتر است، یا فیلم یا کنسرت یا هرچه که هست اینها را ازشان توقع یک سطح بالاتری را داشته باشد ولی تهیه کننده ها بعنوان آدمهای خیلی آسان نگر و ساده طلب که بهر حال هرچه زودتر پوشان با آنها برگردد، تمام مبنای حرفشان این است که آقا این چه می فهمد ، مردم که نمی فهمند یا مردم خوششان نمی آید یا چه یا چه . یک سر هم بندی میکنند یک پولی در بیا ورنده، این بود که وزارت فرهنگ و هنر یک چندتا فیلم ساخت . ولی فیلمسازهای

ایرانی، مسائل خیلی جالبی هست مثلاً" فیلمساز ایرانی مقرر اتش این بود که آقا سناریو را باید بدده تا تصویب بشود، توی یک کمیسیونی منهم بودم میگویم آقا مگر این فیلمهای خارجی که می‌آید سانسورش میکنید یا رد میکنید یا تصویب میکنید یا مقداریش را میزند مگراینها سناریوشانرا قبلاً" برای شما میفرستند. اینها میگویند که نه ما بخاطر منافع تهیه کننده ایرانی که بعداً "مثلاً" نرود سرمایه گذاری کند یک فیلمی بسازد و بعد دچار اشکال بشود ما سناریوش را قبلاً" بخوانیم، خیلی خوب، آنها هم حالا خوب‌گول این حرف‌ساده لوحانه را خورده بودند و سناریوشانرا میفرستادند و مجبور شده بودند که بفرستند. سناریو توسط یک آدمهایی که اصلاً" صلاحیت این کار را نداشتند همینطوری کارمندهای اداره بودند دیگر مثل همان داستان معلم‌هایی که دیروز گفتیم. اینها سناریو را میخوانند یک نفر تصویب میکرد یک‌نفر تمیدانم متوسط میدانست، اصلاً" بیخودی اینها روی ارزش‌های هنری هم حرف میزدند؛ بالاخره این سناریو را یا بگوئید آره یا بگوئید نه دیگر بشما مربوط نیست که حسن آنجا باید این جمله را بگوید یا بهتر بود که مثلاً" حسین عینک داشته باشد یا نداشته باشد اینها دیگر مربوط به فرهنگ و هنر نمیشود خلاصه از این دخالت‌های احمقانه هم میکردند. تازه وقتی که فیلم می‌آمد مطابق آن سناریو هم ساخته شده بود. تازه روز ازنو روزی ازنو تازه سانسور باید شروع میشد و بعد مثلاً" میگفتند اینجا یش بیربط است یا اینجا یش را در بیا ورید یا اینجا یش را عوض کنید، هرچه میگفت آقا این همان سناریوی است که شما تصویب کردید، بعد میگوئید که نه شما مثلاً" در سناریوتان نوشته‌ید که مثلاً" مهشید در را باز میکند و میرود با طاق جعفر اما مثلاً" ننوشته‌ید که مهشید قر میدهد و میرود با طاق جعفر واين قر مثلاً" نباید داده بشود. یک‌یک واقعاً" یک کارهای احمقانه و یک در درس‌های بیخودی که خودشان برای خودشان درست میکردند. بعد هم که دیگر اصلاً" در درس‌های مختلف، مثلاً" سانسور، روی فیلم را سانسور میکردند، عکش را مثلاً" آن شخص توی ویترین سینما یش میگذاشت، بعد میگفتند عکس‌هارا بیا ورید سانسور کنید بعد عکس‌هارا می‌آوردند که مهر بزنند که اینها یعنی تصویب شده، آنسخن از یک طرفش خواهش میکرد آقا پشت این عکس‌ها مهر بزنید؛ بعد که مهر دیگر دیده نمیشد مثلاً" ده تا عکس هم اضافه تر. اصلاً" یک چیزهای وحشتناک. اصلاً" میدانید مشکل مهم

نبودن پرنسیپ است) principle) یعنی من، یکروز آقای پهلوی آمد
 شیراز سینمای مرا دید گفتند که گلستان اگر که تو قول بدھی یک همچنین سینماشی در تهران بسازی، منم بتو قول میدهم که شاهنشاه را دعوت کنم بیا یند افتتاحش کنند . من با یشان گفتم قربان بنده اصلاً همچنین قولی نمیتوانم بشما بدھم برای اینکه بنده اصلاً همچنین پولی ندارم ، اگر شما قول بدھید که پول این سینما پول ساختمانش را بمن بدھید من قول میدهم که آن سینما را بسازم حالا میخواهید شما شاهنشاه را دعوت کنید میخواهید نکنید، بشو خی . یک همچنین سینماشی ، اینکه دیگر صحبت من نیست من الان اینجا بریده های مجله " ورایه تی " را دارم که چه تعریف هایی از این ... من حالا شماره و تاریخ را میگویم که شما همراه این تیپ اصلاً " بعنوان چیز داشته باشید . چه تعریف هایی از این سینما کرده است ، بعنوان یکی از بهترین سینماهای دنیا ، یکی از سینماهای که تمام وسایلش چه جوری دست چین شده ، سیستم نمایش و سیستم صدا، حالا این داستان مثلًا " آن مقاله نوشته شده . که اصلاً یک چیز بی نظری است در دنیا و فلان واینها . این سینما تاروزیکه آتشش زدند از طرف وزارت فرهنگ و هنر که من ۱۸ سال برایشان کار کردم یک سینمای ممتاز شناخته نشد و بلیت سینمایش و بلیت فروش هرگز پیش از سینماهای ۴ ستاره تهران نرسید و همیشه پائین تر بود ، با وجود تمام اینها، اصلاً یک روز به آقای پهلوی گفتم که قربان بگوئید که این مسئله ستاره سینمای مرا حل کنند ، گفت ستاره چه هست گفتم که دارند به سینماها چهار ستاره میدهند و فلان واینها مثل سینمای شهر فرنگ مثل سینمای فلان، گفت شهر فرنگ چهار ستاره دادند ، اگر شهر فرنگ چهار ستاره دادند که برای سینمای تو ستاره کم میآورند . خوب حرف خیلی زیبا ییست ولی اصلاً " تا آخرین روز ...

سؤال : شما ستاره نگرفتید .

آقای گلستان : ما آن ستاره لازم را نگرفتیم که مثلًا " بتوانیم یک تومان بلیت مارا گرانتر از سینماهای دیگر بفروشیم ، نشد همه هم به و چه شانرا گفتند ولی نشد اصلاً مدیر کل امور سینماشی کشور و معاون سینما ، معاون فرهنگ و هنر همه شان شیرازی و دوستان من اصلاً " حاضر نبودند ... این آقای

سنا تور فروغی که بعد هم توی کابینه وزیر فرهنگ و هنر شد، کابینه آقای ازها ری، این سنا تور فروغی آمد گزارش کتبی داد که آقا این بهترین سینماشی است که من توی این مملکت دیدم، برای جشن و هنر آمده بود شیراز آمد سینما را دید ولی نبود اصلاً "سیستم نبود.. اصلاً" ... یک چیزهای غم انگیز واقعاً "یک چیزهای خیلی خیلی غم انگیز .

سؤال : شما چه تیپ فیلمهای را انتخاب میکردید که نمایش بدھید توی سینمای خودتان ، برای اینکه میدانید یکی از تفریح های عمدۀ مردم ایران سینما بود.

آقای گلستان : بله ببینید فیلم در ایران سه جور پخش میشد یکی فیلمهای فارسی بود ، تولیدات داخلی که مشتریهای خاص خودش داشت که البته این مشتریها راغب به فیلم های هندی هم بودند، بعضی از فیلمهای ترکی را هم راغب بودند یک همچنین دنیای این شکلی، بعد یک سری فیلمهای بود مثلاً "که اینها توسط پخش کنندگان مستقل، تجار شخصی خریده میشد و فیلمهای مختلف بود فیلمهای ایتالیائی بود ، فرانسوی بود ، حتی امریکائی بود ، انگلیسی بود همه جای دنیا اینها فیلمهای را میرفتند و توابزارهای مختلف فیلم می دیدند و انتخاب میکردند و می‌وردند و اینها را میفروختند مطابق قراردادهای که بود، یکی هم فیلمهای بود که شرکتهای امریکائی خودشان دفتر داشتند در تهران . من در شیراز صاحب ۴ سینما بودم که بعداً "دوتا یش را ول کردم چون دیدم واقعاً " حوصله اداره اش را ندارم برای اینکه دوتایش واقعاً " بمراحله رسیده بود که فیلمهای فارسی و فیلم های هندی را میخواست و متاسفانه یک پرنسب های حرفه ای هم در این پخش کننده ها نبود یعنی مثلاً " امروز فیلمی را بشما قول میدادند بعد پس فردا با ۵ هزار تومان اضافه تر، نمیدانم میرفتند به رقیب شما میفروختند . این بود که من آن دوتا سینما را اصلاً " ول کردم و خودم را محدود کرده بودم به دوتا سینما . اما راز توفیق من در کار حرفه ای من این بود که سینمای آریانا بعنوان یک ستاره زندگی من و واقعاً " یک ستاره در حرفه من، همه چیز باید فدای این میشد . یعنی من مقدار زیادی فیلم می گرفتم از شرکت های عمدۀ امریکائی ، به اعتبار ۴ سینما یم و بعداً " سه سینما یم و بعداً " ۲ سینما یم . و بعد فیلمهای درجه ۲ و درجه ۳ را در سینماهای

دیگر که با صطلاح مشتریهای انتخاب شده نداشتند نشان میدام حتی با ضرر . درنتیجه سینما آریانا نمایش دهنده مجموعه بهترین فیلم های بود که وارد مملکت میشد . یعنی بهترین فیلمهای سینماهای مختلف تهران نشان میدادند، ما اینها را در سینما آریانا نشان میدادیم .

سؤال : با وجودیکه شما میگوئید ۷۰۰ تا جا داشتید خوب یک سینما بزرگی بود واين سینما ...

آقای گلستان : نه ، ۷۰۰ تا بزرگ نیست .

سؤال : بزرگ نیست ، خریدار داشت یعنی ...

آقای گلستان : بله ، بله ۷۰۰ تا بزرگ نیست ، "اولا" برای اینکه اورج (average) صندلی های سینما در ایران از ۷۰۰ تا بیشتر است سینماها ، در اروپا هستند که سینماها کوچک‌اند، و گرنه سینماهای تهران ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ تا ۱۷۰۰ تا ۱۰۰۰ تا اینجوری صندلی دارند و ۷۰۰ تا یک چیز خیلی متوسطی است . ولی خوب ۷۰۰ تای سینمای من در واقع وقتیکه آن سینما را ساخته بودم برای هزار تا بود . منتهی بعده که من تصمیم گرفتم آنجارا سینما بکنم بخاطر انحنای بزرگ پرده و خود بزرگی پرده و اینکه خیلی صندلی نمی توانست به آن پرده بزرگ نزدیک باشد در حدود ۲۷۰ هشتاد تا صندلی ازدست دادیم ، برای این شد که هفتصد و خورده شده .

سؤال : و تمام فیلم های جشن و هنر هم شما توی سینمای خودتان نمایش میدادید .

آقای گلستان : من اصولا" سالنم را در اختیار جشن و هنر میگذاشم خیلی هم با خوشحالی ، یکدفعه هم علیا حضرت پرسیدند که شما راضی هستید از پولی که جشن و هنر بشما میدهد ، من هم گفتم که من اینرا برای این کار نساختم . چون پولی که از جشن و هنر میگرفتم در واقع در سال سوم

جشن و هنر خیلی کمتر از پولی بود که در سال اول جشن و هنر بیک سینمای دیگری در شیراز دادند. ولی بهر حال اصلاً "ساختن آن سینما یک خدمت به شهر شیراز بود. آن یک کار تجاری واقعاً نبود.

سؤال : آقای گلستان خیلی از شما متشکرم در ضمن در مجلهء (ورایهٔ تی) در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۷۷ در صفحه ۱۰۶ و در همان مجله در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۷ در صفحه ۳۹ از سینمای آقای شاهrix گلستان در شیراز تعریف شده.